



الف) تکیه کلمه : هر کلمه‌ای که بیش از یک هجاء دارد یکی از هجاهای آن اندکی تغییرصدا بیان می‌شود که به آن تکیه کلمه می‌گویند.
دکتر پرویز ناتل خانلری در کتاب وزن شعر در این مورد توضیح جامعی دارد که چکیده‌ای از آن چنین است:
وقتی کلمه‌ای را تلفظ می‌کنیم، همه هجاهایی که در آن است به یک درجه از وضوح و برجستگی ادانی می‌شوند؛ بلکه یک هجاء برجسته‌تر است. همین برجستگی خاص یکی از اجزای کلمه در یک سلسله از اصوات ملفوظ موجب می‌شود که حدود و فواصل هجاء را تشخیص بدهیم و هر یک از کلمات جمله را جداگانه ادا کنیم. این صفت خاص بعضی از هجاء را که موجب انفکاک اجزای کلام از یکدیگر است در فارسی، تکیه کلمه یا به اختصار تکیه می‌خوانیم. مانند: درختان: *دارخ/ تان، جواد: ج/واد، یا زمستان: ز/ا مسن اتان، آسفندیار: اس افن/ادی/ یار.*
تکیه کلمه به آن هجایی گفته می‌شود که نسبت به مابقی هجاهای یک کلمه، خود را از حیث آوا متمایزتر و مشهودتر نشان می‌دهد. به تعبیری تلفظ این هجا در کلمه نسبت به مابقی هجاهای کلمه، شیواتر و رساتر است.

ب) تکیه کلام: هر شاعر یا نویسنده‌ای در متنی خویش، تکیه کلامی دارد، حتی در بین عموم مردم هم تکیه کلام رایج است. استفاده از یک یا چند واژه که مکرر در شعر شاعر تکرار می‌شود و شاعر، وابسته و متکی به این واژگان است، تکیه کلام می‌گویند. به کلامی که یک یا چند واژه بیشتر تکرار می‌شوند و سخندان بر آن کلمات تأکید مؤکد دارد، تکیه کلام نامیده می‌شود. تکیه‌شناس کسی است که تکیه کلام‌های شاعر را یک فرد دیگر را در یک شعر و یا سخن کشف می‌کند. هر انسانی دارای تکیه کلامی است و این تکیه کلام یا ذاتی و فطری است و یا تجربی و اکتسابی؛ اما چه ذاتی باشد و چه اکتسابی در هر دو حالت در سخن افراد ملموس است. مثلا شاعر از آه و غم و باد و بوران و یا برف، بیشتر از شادی، آرامش، بهار، گل و بلبل استفاده می‌کند و این مهم برمیگردد به نوع تجارب اجتماعی و طبیعی شاعر که در سیر زمان کسب کرده است. شاعر، تابع اجتماع و طبیعت است و زبانش را از اجتماع و طبیعت اقتباس می‌کند. تکیه کلام در یک شعر و یا نثر و زبان گفتاری و محاوره‌ای نمود و نماد زبان شاعر را در یک شعر نشان می‌دهد. رابطه خاصی بین تکیه کلام شاعر و شخصیت و نوع زندگی و زیست بوم او وجود دارد. یک شاعر متکی بر کلماتی است که با شاعر استفاده آن کلافی عمیق خورده‌اند. کلماتی که در یک زبان به کرات بازگو می‌شوند؛ این کلمات رابطه دیرینه‌ای با شخصیت و زبان شاعر و یا نویسنده و حتی یک فرد معمولی دارند. زبان شاعر را کلماتی ویژه تشکیل می‌دهند؛ به طوری که وقتی زبان یک شاعر را در یک شعر و

واریسی می‌کنیم، چیزی که حاصل می‌آید این است که این شاعر وابستگی و همبستگی خاصی با یک‌سری کلمات دارد که مدام در اشعارش تکرار می‌شوند. شاعری که متکی بر کلماتی خاص است، در واقع در بستر همین کلمات به جوش و خروش رسیده است. هر شاعری را با گزینش کلمات در شعرش می‌توان شناخت؛ به طوری که از این طریق به کشف نوع زبان آن هم می‌توان دست یافت. اختیار کردن کلمات درجهت انتخابی سازنده در شعر، زبان شاعر را تقویت و تربیت می‌کند.

نویسنده‌ای با ۲۰ کتاب، «بانوی فرهنگ» سال شد

در جشن ۶ سالگی باشگاه ادبی «بانوی فرهنگ» از نیلوفر مالک به عنوان نویسنده فعال و موفق و بانوی فرهنگ سال تجلیل شد.به گزارش تسنیم، در آستانه ششمین سال تأسیس بانوی فرهنگ، جشن ۶ سالگی این باشگاه ادبی با حضور نویسندگان، اعضای فعال و عادی این باشگاه و اهالی ادبیات برگزار شد. این برنامه در دو بخش صبح و عصر برگزار بود. برنامه صبح با عنوان عصری با زبان نویسنده با حضور فائمه غفار حدادی به‌عنوان مهمان بود. غفار حدادی که اهالی ادبیات بیشتر او را به‌عنوان یک روایت‌نویس می‌شناسند، درباره دغدغه‌ها و سختی‌های نوشتن و راه‌های بهتر نوشتن با افراد حاضر در جلسه صحبت کرد. در جشن ۶ سالگی بانوی فرهنگ، بعضی از اعضای باشگاه ادبی بانوی فرهنگ از شهرهای تبریز، ارومیه، کرمان، یزد، قزوین، اراک، قم و کرج و به‌همراه همسر و فرزندان‌شان به‌حوزه هنری آمده‌بودند تا از نزدیک اعضا و مربیان با همدیگر گفت‌وگو کنند. در این برنامه از سه کتاب که به‌قلم و تلاش نویسندگان این باشگاه ادبی بوده، رونمایی شد و از نیلوفر مالک به‌عنوان یک نویسنده فعال و موفق و بانوی فرهنگ سال تجلیل شد. مالک یکی از مدرسان و اساتید بانوی فرهنگ است که چند گروه از اعضای این باشگاه زیر نظر او آموزش می‌بینند و در آن طرح رمان‌هایشان را مطرح می‌کنند و با راهنمایی و کمک وی و سمانه خاکبازان رمان‌ها نوشته می‌شود که در جشن سال گذشته از دو کتاب «آتنا و راز کنبسه» و «در اسارت نفرت» که طی فرایند کمک و راهنمایی این رومان نویس نوشته شده بود، رونمایی شد.

سیدرضا حسینی در گفت‌وگو با «آرمان ملی»:

تیراژهای پایین انگیزه مترجم را می‌گیرد

◀ «روزی مثل امروز» یک‌رمان فراطبیعی است



آرمان ملی – **بی‌تاناصر**: یکی از کتاب‌های ترجمه‌ای نشر آموت در ماه‌های گذشته؛ رمان «روزی مثل امروز» نوشته **کلی مک‌نیل** (نویسنده آمریکایی) است که با ترجمه سیدرضا حسینی به بازار آمده؛ کتابی که به تأیید مترجم، **تلاقی واقعیت و فراقواقعیت** است. از این منظر می‌توان ردونشان‌رژان‌های معمای (راز آلود)، تخیلی و حتی رئالیسم جادویی را در آن گرفت. حسینی همچنین با اشاره به پایین آمدن شمارگان کتاب‌ها و خالی ماندن سبدهای خرید از کتاب، استمرار ترجمه ادبی را تنها حاصل علاقه؛ و نه به‌عنوان یک فعالیت اقتصادی عنوان کرد. در ادامه، این **گپ و گفت کوتاه** را می‌خوانید.

◀ **کتاب «روزی مثل امروز» داستانی معمایی، احساسی و هیجان‌انگیز است که به‌تازگی با ترجمه شما و از سوی نشر آموت به چاپ رسید. کمی درباره داستانی که مخاطب در خوانش این اثر با آن رووبروست، بگویند.**

«روزی مثل امروز» داستان زنی جوان را روایت می‌کند که در کنار همسر و دختر پنج‌ساله‌اش در خانه‌ای زیبا در مناطق روستایی شمال نیویورک زندگی می‌کند. او یک روز در غیاب همسرش که به مسافرت رفته‌است، از خانه بیرون می‌رود تا دخترش را که در تب می‌سوزد به مطب پزشک اطفال ببرد اما در راه تصادف می‌کند و وقتی چند ساعت بعد در بیمارستان به‌هوش می‌آید، متوجه

می‌شود زندگی‌اش دگرگون شده‌است. او حالا یک زندگی کاملا جدید و متفاوت دارد که در آن هیچ فرزندی ندارد، زندگی خانوادگی‌اش از هم پاشیده‌است و همسرش در شرف جدایی از اوست. زن تلاش می‌کند تا به راز اتفاق عجیبی که برایش افتاده است پی‌برد و در این مسیر حقایق حیرت‌انگیزی برایش برملا می‌شود. داستان از زاویه دید اول شخص

و در زمان گذشته روایت می‌شود و معدود قسمت‌هایی از زمان که در آنها داستان به زمان حال روایت می‌شود، به خواننده تزئین کمک می‌کنند تا معمای داستان را زودتر بفهمد.

◀ **مک‌نیل در نگارش این کتاب از پیچ و خم‌ها، پیچیدگی‌های داستانی و پایان‌بندی غیرمنتظره بهره**

طبقه‌بندی کنیم. با این فرض، نویسنده بدون اینکه بخواهد مجبور باشد از ابزار تعلیق بهره بگیرد یا اطلاعات مهم را از خواننده مخفی کند، توانسته است با شخصیت‌پردازی قوی و با بهره‌گیری از یک طرح داستانی غیرمتعارف اما منسجم، خواننده را تا پایان کتاب با خود همراه کند و با یک پایان‌بندی غیرمنتظره و بسیار جذاب از راز ناپدید شدن دختر شخصیت اصلی داستان و زیر و رو شدن زندگی او پرده بردارد. البته آنچه در پایان رمان اتفاق می‌افتد باعث می‌شود آن‌را نه یک رمان رازآلود معمولی و متعارف بلکه یک رمان رازآلود ماورای طبیعی بدانیم. ما در این رمان از ابتدا تا انتها با یک راز و رویداد شگفت‌انگیز مواجه هستیم و بی‌صراحت منتظریم نویسنده پرده‌از آن بردارد و حقیقت آنچه را که روی داده‌است برلمان آشکار کند.

وقتی در نهایت در صحنه‌ای که به زیبایی و با لحنی شاعرانه توصیف می‌شود به حقیقت ماجرا پی می‌بریم، به مهارت و هنرمندی نویسنده در پیشبرد یک طرح داستانی غیرمتعارف آفرین می‌گوییم. اما این پایان ماجرا نیست و همان‌طور که گفتم، یک تماس تلفنی باعث می‌شود دوباره ذهنیت ما از اساس دگرگون و به پدیده‌هایی معطوف شود که با واقعیت‌های متعارف زندگی ما همخوانی ندارند و بدین ترتیب ذهن‌مان به چالشی سخت کشیده می‌شود و سوال‌های بی‌شماری برلمان مطرح می‌شود که به دنبال یافتن پاسخی برای آنها به ایده‌دنیاهای موازی علاقه‌مندی شویم.

بسیاری از منتقدان و خوانندگان «روزی مثل امروز» را در ژانر تخیلی رده‌بندی می‌کنند، هر چند بعضی آن را رمانی فانتزی می‌دانند و عده‌ای هم معتقدند این رمان از ویژگی رمان‌های ژانر رئالیسم جادویی برخوردار است. اگر از تماس تلفنی شخصیت اصلی رمان با یک واسطه روحی که در آخرین صفحات کتاب توصیف می‌شود، صرفنظر کنیم، روزی مثل امروز را می‌توانیم یک رمان رزیا، الهام‌بخش و جذاب در ژانر تخیلی و در زیرژانر تخیلی – راز آلود دنیاهای موازی یکی از مضامین اصلی

رمان است اما همان‌طور که قبلا گفته شد این مضمون تا آخرین صفحات رمان در حد یک پدیده فراطبیعی مطرح می‌شود و تلاش نویسنده تنها معطوف به آن است که خواننده را به فکر کردن درباره این پدیده وادار کند. وقتی خواننده با پایان‌بندی جذاب رمان روبه‌رو می‌شود، لحظه‌ای ایده‌دنیاهای موازی را به فراموشی می‌سپارد اما خیلی زود نویسنده باز یک غافلگیری دیگر رو می‌کند و این پدیده را به عنوان امری طبیعی و پذیرفتنی در رمان تثبیت می‌کند. دقیقا اینجاست که خواننده می‌پذیرد با رمانی روبه‌روست که می‌تواند در ژانر رئالیسم جادویی قرار بگیرد.

◀ **ارزیابی شما از ویژگی‌های داستانی نویسی کلی مک‌نیل چیست؟**

کلی مک‌نیل نویسنده‌ای نوқلم است و «روزی مثل امروز» نخستین رمان او محسوب می‌شود. البته ایشان این روزها سرگرم نوشتن دومین رمان خود است. خانم مک‌نیل در «روزی مثل امروز» ایده‌ای نو و بکر را دستمایه کار خود قرار می‌دهد و با بهره‌گیری از یک طرح داستانی جذاب، شخصیت‌پردازی قوی و توصیفات جذاب و ملموس و لحنی که در بعضی بخش‌های رمان بسیار زیبا و شاعرانه می‌شود، داستانی جذاب و متفاوت روایت می‌کند.

◀ **انتخاب، ترجمه و انتشار این اثر چطور انجام شد؟ و آیا کتابی در دست ترجمه و یا آماده انتشار دارید؟**

نسخه انگلیسی رمان «روزی مثل امروز» در آبان ۱۴۰۰ منتشر شد. ایده نو و جذاب رمان من را به خواندن آن ترغیب کرد و وقتی آن را خواندم بلافاصله ترجمه‌اش را به ناشر پیشنهاد کردم و خوشبختانه ناشر هم با ترجمه آن موافقت کرد. ترجمه کتاب و فرآیند آماده‌سازی آن چند ماهی طول کشید

و کتاب در اوایل پاییز امسال منتشر شد. آخرین رمانی که ترجمه کرده‌ام، رمان جذاب و متفاوت بلیک کراچ به‌نام طلی می‌کند و چاپ و انتشار آن احتمالا به بهار سال آینده موکول خواهد شد. فعلا کتابی در دست ترجمه ندارم و سرگرم جستجو برای یافتن کتابی مناسب برای ترجمه هستم.

◀ **اصلی‌ترین مسائل و دغدغه‌های مطرح در حوزه ترجمه ادبی را چه می‌دانید و در سال‌های فعالیت‌تان به‌عنوان مترجم، با چه مشکلاتی مواجه بوده‌اید؟**

اگر مالک و معیار ما برای روی آوردن به یک شغل و یک کار توجیه اقتصادی باشد، ترجمه ادبی احتمالا جزو اولویت‌های اصلی ما نخواهد بود، مخصوصا که قیمت کتاب مدام رو به افزایش و قدرت خرید مردم مرتب رو به کاهش است. اگر این روند ادامه پیدا کند، متأسفانه شاید به زودی کتاب کلا از سبد خرید مردم حذف شود. جدای از تیراژ اندک و فروش پایین کتاب در ایران که مشکلی همیشگی و مزمن است و انگیزه کار کردن را از بسیاری از مترجمان می‌گیرد، یکی از مشکلات حوزه کاری ما این است که یک اثر را هرزمان چند مترجم ترجمه و چند ناشر منتشر می‌کنند. گرچه ممکن است چنین به نظر برسد که این موازی‌کاری به نفع خواننده است و دست او را برای انتخاب اثری چند ترجمه از یک اثر بازی می‌گذارد ولی در عمل یک رقابت بعضا مخرب را باعث می‌شود که در نهایت به قیمت افت کیفیت ترجمه تمام می‌شود. ترجمه رمان و آثار ادبی زبان‌پر است و مترجم باید بتواند با آراشی بر کار خود تمرکز کند و نباید دغدغه این را داشته باشد که کار هر چه سریع‌تر ترجمه و آماده انتشار شود. «با این شرایط» قطعا عشق و علاقه به یک کتاب و نوشتن و ترجمه کتاب یکی من را با وجود همه این مشکلات و سختی‌ها در این مسیر ثابت‌قدم نگه می‌دارد و الا «صلاح کار کجا و من خراب کجا!؟»

یادداشتی بر مجموعه داستان «آه ای مامان»

وقتی پریشانی حرف اول را می‌زند

نوشتن می‌گذراند و مطالب نوشته شده را برای سگش می‌خواند و سگ به‌گونه‌ای گوش می‌دهد که گویی مفاهیم واژه‌ها را درک می‌کند. کسی که از آن بسماران جان سالم به در برده اکنون بر اثر یک لغزش در چهارچوب حمام سرش به چهارچوب برخورد کرده و می‌میرد. بقیه داستان توصیف انتظار و مواجهه سگ با این فاجعه است. نوروز است و تمامی ساکنان آپارتمان‌ها به مسافرت رفته‌اند. سگ که گرسنگی مانش را برطرف کرده در خواب با رویا صاحبش را می‌بیند که به او توصیه می‌کند اگر می‌خواهی زنده بمانی مرا بخور. و باقی ماجرا که خواننده را بین رویا و واقعیت سرگردان می‌کند، «خواب بومد و خیال کردم زیبا آمده و دست‌ها را باز کردم. اما وقتی چشم‌ها را باز کردم دیدم مامان را بغل کرده‌ام. اما این بار قهقهه نزد. مدام آبچی و بابا را صدا می‌کرد و یا اسم تو را می‌آورد. دیگرت طاقت نیاوردم. همدیگر را بغل کرده و یک دل‌سیر گریه کردیم. شاید نیم ساعت بی‌وقفه، هق‌هق کردیم. وقت گریه‌نگاهش مثل همان موقع بود که بابا و آبچی و تونهنز و کنارمان بویید. دل‌م نیامد ناراحتش کنم. همان‌طور سرا گذاشتم روی سینه‌اش و خوابیدم مثل وقتی بچه بودیم و توی بغل مامان می‌خوابیدیم. شاید نباید گریه می‌کردم. شاید باید خوددارتر می‌بودم اما دل‌م ترکید بود» این پاره‌ای از داستان زیبا و موثر «آه ای مامان» بود که مجبور است درباره آن ندمت‌کننده و ادبیات نویسنده مثل داستان «آه‌ای رفیق» تک‌گویی‌هایش را در قالب نامه بیان کرده.

مادری که شوهر و دخترش از دست داده و پسرش نیز به نوعی مفقودالتر است. در نتیجه مادر به روان‌پریشی‌ای عمیق سقوط می‌کند. عروس راوی داستان به نام «زیبا» رفتار و دیوانگی‌های مادر را برنمی‌تابد و از خانه بیرون می‌رود. اما پسر خود را موظف می‌داند که از مادر سرپرستی کند. مخصی بدون حقوق می‌گیرد و تمام وقتش را به پرستاری از «مامان» می‌گذراند. نویسنده در این داستان توانسته است دلسوزی خواننده را نسبت به سرنوشت شخصیت‌های مظلوم داستان برانگیزد و اوج تنه‌اند به انسانیت را به رخ کشیده‌است. داستان «لکه» داستانی تمثیلی زیبایی است. نویسنده سعی کرده است از لکه نقت به عنوان پدیده‌ای استفاده کند که کم‌کم همه‌جا را می‌پوشاند و زودن ظاهری لکه‌ها با وسایلی دمدست مانند سنگ و پارچه‌های در اصل کار ندارد. لکه کار خود را می‌کند. هر روز و هر ساعت گسترش بیشتری پیدا می‌کند و در راه خود همه‌چیز را نابود می‌کند. دیوارها و آدم‌ها را و همه‌چیز و نگارنده فکر می‌کند این شرکت‌های نفتی که

می‌شوم و مامان ماهی، من موج می‌شوم و مامان دلفین، ناخن مامان را سفیدی دیوار خط می‌اندازد. بعد می‌آیم توی هال، او مسئولی را می‌کشد من میز را می‌آورم. می‌رود روی صندلی. می‌نشیم روی میز. از آن بالا، بالای قاب پنجره ا نگاه می‌کنیم. برگ درخت‌ها زرد شده‌است و من زرد‌ها را می‌بینم. می‌پسندد از مفهوم رنگ‌ها بیماری روانی مامان را توضیح می‌دهد. گناه احساس می‌کنیم پسر هم به شیوه دیگر به دنیای روان پریشان قدم گذاشته است. در داستان دوم «هملت مامان» باز هم مامان گریانگه داستان است و همه چیز پیرامون افعال و شخصیت او دور می‌زند. نویسنده با بهره‌گیری از هملت، شاهکار ویلیام شکسپیر و تلفیق آستانه آن با زندگی امروزی داستانی زیبا و تفکرانگیز ساخته و پرداخته کرده‌است. او مستقیما به سراغ شاهکار شکسپیر رفته بلکه زندگی یک خانواده که افکار و اعمال سیاسی پدر و حالا گرفتاری‌هایی که از پی آن آمده، شرایط از هم پاشیدگی آن را فراهم می‌آورد و با نشانی‌هایی که نویسنده اشارت‌هاور می‌دهد ساخته و پرداخته می‌شود. بزنگاهی که مردی به نام عمو(پسر کوچک خانواده او را عمو صدا می‌زند) پس از دستگیری و به زندان افتادن پدر به‌واسطه ملاقات با مامان راوی (همان پسر) رخ می‌دهد می‌تواند گره‌گشای این داستان باشد. خواننده با داستانی مدرن رو به‌رواست که مجبور است درباره آن ندمت‌کننده و ادبیات جهان را مطالعه کرده باشد. در داستان «آه‌ای رفیق» به یک مثلث عشقی رو به‌رو می‌شویم که در ادبیات و هنر سینما بی‌سابقه نیست و منتها به مصداق اینکه «ز هر زیانکه می‌شوم نامکرر است» هر نویسنده‌ای به‌گونه‌ای و به دلخواه خود با آن رو به‌رو شده‌است. اما نویسنده خوب ما یکی از سه ضلع مثلث را نه به جرم بالا رفتن از دیوار خانه مردم به زندان انداخته و نه... بلکه او را موجودی مقاوم در برابر فشارهای روحی و جسمی معرفی کرده‌است. پس بهترین شگرد این است که ماجرا به پای‌های مامان از زمین کنده شود. دره‌هایش نیز به پایان می‌رسد. مامان را روزگار خسته کرده‌است. حوادث پشت‌سر هم فرصت تفکر را از مامان سلب کرده‌است. پسر بیپوده می‌کوشد او را بار دیگر به دنیای پر از رنج بازگرداند. نمونه نثری زیبا – احاطه بر واژه‌ها – فکری باز و پویا را در این چند سطر می‌بینیم. مفهومی محبت، مفهوم پشتیبانی از یک موجود نادر و دوست‌داشتنی و در این جمله‌های شعرگونه تبلور می‌یابد. «مامان به من تکیه می‌دهد و من به دیوار تکیه می‌دهم و دیوار به خیابان تکیه می‌دهد و خیابان به شهر تکیه می‌دهد و شهر هم به کوه تکیه می‌دهد و کوه هم به دریای پشتش تکیه می‌دهد. حالا موسیقی پر حجم و تند و تندتر می‌شود و موسیقی که می‌لرزد و می‌خرامد و می‌جوشد و می‌آید تو گوش مامان؛ من دریا



امین فقیری

نویسنده و منتقد ادبی

احمد حسن‌زاده، نویسنده بسیار خوبی است. موضوع‌هایی را انتخاب می‌کند که برای خواننده نو و بدیع است و این همه که با نثر شعرگونه و رقصان او همراه می‌شود ذهن خواننده را به دنیایی مهجور و ناب رهنمون می‌شود. «هامان‌خانه» داستان ابتدایی کتاب است. خانه‌ای که جز زندگی‌گر آن برای مامان و پسر را گریزی نیست چون همه جا فنس و میله‌های آهنی محصور شده است. «پشت پنجره توری داشت. پشت آن، حیاط و یک استخر کوچک خالی بود. دور استخر ده تا درخت بی‌خاصیت هم بود» آوردن واژه‌ی خاصیت به‌گونه‌ای‌ست که سایه می‌اندازد بر هرچه در دیدگاه می‌آید و معلوم است مامان و بچهاش (که معلوم نیست چه سنی را پشت‌سر می‌گذارد) انقدر این منظرگاه را دیده‌اند که حتی تعداد درخت‌ها هم در ذهنشان مانده است و دیگر اثری بر آنها ندارد. وقتی انسان دچار فاجعه‌های پشت‌سر هم می‌شود زمانی می‌رسد که طاقث از دست می‌رود و آدم تسلیم فشردگی فجایع می‌شود؛ مخصوصا مرگ بی‌دربی عزیزان. که خاطر‌هاها اقتدر در هم گره می‌خورند که آدم دیگر اولویتی برای آنها قائل نیست. پیچیدگی محبت‌های از دست داده شده و اندوهی که از خود برجا می‌گذاردن روان آدمی را پریشان می‌سازد و مغز تاب و توان اندیشیدن به آنها را ندارد و حال وضع روحی مادر بدین قرار است و راوی داستان که قاعدتا از همه چیز – حرف‌های دکتر و پیشینه دردهایی که بر روح مامان آوار شده است او را به‌بازی... ابتدایی همانند پروانه شدن می‌کشدند «حالا مامان باید پروانه شود، موسیقی ریتم گرفته‌است. اما مامان تکان نمی‌خورد. او پروانه نحیف و ثابتی است. او پروانه‌ای در جعبه است. او پروانه‌ای خشک شده در قاب عکس است» و بعد م راوی داستان از حرکات مامان توقع پراز‌پراز دارد. او فکر نمی‌کند وقتی پای‌های مامان از زمین کنده شود، دره‌هایش نیز به پایان می‌رسد. مامان را روزگار خسته کرده‌است. حوادث پشت‌سر هم فرصت تفکر را از مامان سلب کرده‌است. پسر بیپوده می‌کوشد او را بار دیگر به دنیای پر از رنج بازگرداند. نمونه نثری زیبا – احاطه بر واژه‌ها – فکری باز و پویا را در این چند سطر می‌بینیم. مفهومی محبت، مفهوم پشتیبانی از یک موجود نادر و دوست‌داشتنی و در این جمله‌های شعرگونه تبلور می‌یابد. «مامان به من تکیه می‌دهد و من به دیوار تکیه می‌دهم و دیوار به خیابان تکیه می‌دهد و خیابان به شهر تکیه می‌دهد و شهر هم به کوه تکیه می‌دهد و کوه هم به دریای پشتش تکیه می‌دهد. حالا موسیقی پر حجم و تند و تندتر می‌شود و موسیقی که می‌لرزد و می‌خرامد و می‌جوشد و می‌آید تو گوش مامان؛ من دریا

◀ **نوبته‌ی احمد حسن‌زاده / برنده جایزه مهرگان ادب / برگزیده نهایی مجله تجربه / نشر نون، ۱۱۲ صفحه، ۲۸ هزار تومان، چاپ هفتم.**

